

حج و دعای عرفه

از بیانات

حضرت ملجأ الامجاد و ملاذ الاوتاد العالم الصمداني و العارف السبحاني
المؤید بالتأییدات الربانية و مبین الاسرار الالهية قطب العارفين و صالح
المؤمنين آية الله العظمى في الارضين المولي المؤمن

مولانا الحاج شيخ محمد حسن صالحعليشاه قدس الله سره العزيز

حجّ و عرفه و دعای آن

فردا که یوم الترویّه است، امشب شب ترویّه است. ترویّه به معنی، شاداب کردن است، چون معمول آنها این بود که آن روز، آب تقسیم می کردند. اگر واقعاً نگاه بکنیم، می بینیم حالا خیلی اسباب آسایش برای همه، برای حجّاج فراهم کرده اند. وضع دنیا از این جهات خوب پیش رفته است. فردا، روز هشتم، حاجیها باید در عصر آن برای حجّ احرام ببندند. یوم الترویّه می آیند و شترها را آبگیری می کنند، آب برمی دارند و مشکهای آب خیلی زیادی همراه می برند، برای این که آن روز آب نبود. خداوند هر جور خودش می داند خیر بدهد به زوجه هارون الرشید، ستّ زبیده (ستّ مخفف سیده است که عربها در تخفیف می گویند، مثل ستّ زینب، ستّ رقیه؛ یعنی، سیده زینب، سیده رقیه.) که آن قنات را جاری کرد که واقعاً کاری است که از خیرات بسیار مهم و بزرگ است که این زن کرد. سیده زبیده از دوازده فرسخی مکه، عمه و استاد و مقنی و کارگر از ایران برد تا قناتی جاری کرد. ده، دوازده فرسخ راه است که تمام حاجیها در واقع مهمان اویند و آب از آن جا می خورند، از آبی که او زحمت کشیده است. حالا که دیگر چاهها زیاد است، قنات زیاد است، بله، همه جا، آب لوله است. قبلاً آبی پیدا نمی شد که در سفر حجّ در سال ۱۳۳۰ قمری باید مشکی می خریدیم از حاجیهای آن زمان. اما حالا آب لوله است. در هر جا نگاه کنیم در طبقه سوم، چهارم، پنجم همه جا، آب

لوله است. در مکه، در جده آب لوله فراوان شده است و از حیث آب بحمدالله به هیچ وجه نگرانی نیست و قنات عزیزیه نیز احداث شده و آب آن به مکه و جده لوله کشی شده است.

وقتی نگاه کنیم به جزئیات آیات قرآن و خوب دقت کنیم، می بینیم نکات بزرگی دارد، از جمله می فرماید: شماره ماهها در نزد خدا از روزی که خدا خلق کرده، خدا آسمان و زمین را خلق کرده، دوازده تا است.^۱ از این عبارت معلوم می شود که دوازده تا طبیعی است، مقصود که سال عبارت از این است که اوضاع به همان ترتیبِ اول برگردد. به این معنی که وقتی درخت ها سبز می شوند تا وقتی که دو مرتبه دوره برگردد که بهارش بگذرد، تابستانی بگذرد، خزان بیاید و برود، زمستانش تمام شود، مجدّد که برگشت به همان روز، این می شود یک سال که شمسی است. طبیعی اش شمسی است، منتهی چون اعراب اطلاعات علمی نداشتند و غالباً بدوی و بیابانی بودند، دیدن هلال را برای اول ماه، مناط می گرفتند و اسلام نیز همان را تصویب و امضاء نمود. چون احکام اسلام غالباً به طوری مقرر شده که احتیاج به تنظیم علمی نداشته باشد، احکام دینی اش احتیاج به اشخاصی که در این امور فتوی دهند ندارد، که مثلاً فتوی دهند که کی اول سال است بلکه آن کسی که در بیابان هم هست، سواد هم ندارد، می تواند بفهمد. این است که آداب روزه هم همین طور است، و به دیدن ماه است، ماه را که دیدند روزه می گیرند و ماه را که دیدند، روزه می خورند. چه بیابانی، چه چوپان، چه تحصیل کرده و دانشمند و مجتهد و چه پروفیسور باشند همه در این موضوع یک حکم دارند و یکسانند.

وقتی ماه را بگیریم و حساب کنیم، دوازده ماه که می شود، برمی گردد به جای اول. منتهی در دوازده ماه تفاوتی دارد، تفاوتش سالی تقریباً یازده روز است که در سی و سه سال، یک سال علاوه می شود. این هم باز از فرمایشات قرآن است. در

۱. إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ (سوره توبه، آیه ۳۶).

آن روز در عربستان در حجاز، محاسب علم هیأت و نجومی که حساب بخواهند بکنند، نبود ولی خداوند در قرآن دربارهٔ اصحاب کهف می‌فرماید: سیصد سال و زیاد داشتند نه سال!^۱ که این فرق بین شمسی و قمری است که هر سیصد سال شمسی، سیصد و نه سال قمری است. حالا این‌طور قرار گذاشتند که به طبیعت باشد. طبیعت، در دیدن ماه و باز هم دیدن ماه است که این، یک ماه حساب می‌شود.

دربارهٔ ماهها هم خداوند در قرآن می‌فرماید: "چهار ماه حرام است"^۲. حرام؛ یعنی، محترم. در این چهار ماه، چون عربها همیشه در جنگ و جدال بودند و عنوان دولت هم نداشتند (چون دولت برای حفظ همهٔ مردم است، برای حفظ جان و مال و ناموس و همه چیز مردم است. وقتی نباشد، آن وقت هرج و مرج می‌شود و هرکسی هرطور میلی دارد آن‌طور رفتار کند، هر که زورش به هرکس برسد و هر جور که بخواهد رفتار می‌کند.) و هرج و مرج بود و قبایل غالباً با هم جنگ می‌کردند، فقط چیزی که می‌توانست آنها را نگاهداری کند، قراردادهایی بود که قبیله‌ها با هم داشتند. دسته‌های گوناگون با هم جنگ می‌کردند و به هم حمله می‌کردند و پیش خودشان قرارداد و قانونی و همین‌طور شریعتی هم نبود. چون حضرت ابراهیم، علی نبینا و آله و علیه‌السلام، که پیغمبر بزرگی بود، اول حضرت، اسماعیل پسر بزرگ خویش را جانشین قرار داد ولی اسماعیل، علیه‌السلام، در حیات حضرت از دنیا رفت و بعد حضرت اسحاق، علیه‌السلام، معین شد. بنابراین، در عربستان و در طرف مکه یکی نماند، یکی نبود یا عنوانی یا پیغمبری‌ای نبود، خطابی نبود، لذا خودشان بزرگتر بودند، خودشان به همان رویه‌ای که داشتند در زمان اسماعیل و ابراهیم چیزهایی برای خودشان درست می‌کردند و اسمش را شریعتی می‌گذاشتند و اینها هرگز شریعت معینی نداشتند ولی قراردادهایی بین

۱. وَ كَيْتُبُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ اِذْ ذَا ذُكِرُوا تَشَعَّرُوا (سورهٔ كهف، آیه ۲۵).

۲. سورهٔ توبه، آیه ۳۶.

خودشان گاهی می گذاشتند. بله، مجلسی داشتند که غالباً وقتی برای حج در آن جمع می شدند؛ قراردادهایی، معاهداتی، بین خود می گذاشتند که من جمله این بود که چهارماه را حرام قرار دادند، محترم قرار دادند. چون همه قبایل از جنگ خسته شده و احساس امنیت برای خود نداشتند، ازین رو تصمیم گرفتند در چهارماه جنگ را تحریم کنند تا قدری آسایش داشته باشند، یک قدری آسوده باشند تا یک وقتی مثلاً اگر بخواهند معاشرت دوستانه، یا در تجارت، آزادی داشته باشند، بتوانند و این قرارداد را همه قبایل تصدیق و تصویب نمودند. به تصدیق همه قبایل، رؤسای قبایل قرار گذاشتند که این چهار ماه را جنگ نکنند. این چهار ماه یکی رجب است که فرادی الفرد؛ یعنی، تنهاست، جداست. دیگر ذیقعده، بعدش ذیحجه و محرم است. این چهار ماه حرام اشاره به این است که در بزرگانمان که دوازده برج اند، دوازده خانه برای ظهور نبوت اند، از این دوازده امام، چهار تا به نام علی است که این چهارماه حرام است. اینها هم تقریباً استحساناتی است که بعداً ذکر کرده اند و مطابقت می کنند و درست هم می شود. در اسلام هم تثبیت شده که در قرآن مجید هم تصریح فرموده است.

بنابراین، چهار ماه حرام داشتند که جنگ نمی کردند و اگر جنگی اتفاق می افتاد پیغمبر، صلی الله علیه و آله، برای انصراف آنها افرادی را می فرستادند تا جلویشان را بگیرند. جنگی در آخر ماه جمادی الاخری اتفاق افتاد (جمادی که مؤنث است، باید بگویند جمادی الاخره که جمادی الاخری می گویند اما ربیع مذکر است، لذا ربیع الاول و ربیع الثانی گویند نه ثانیه. جمادی الثانیه گویند اما ربیع الثانی، به واسطه این که جمادی را مؤنث استعمال کرده اند ولی ربیع مذکر است) که حضرت رسول، صلی الله علیه و آله، عبدالله بن جحش^۱ را به فرماندهی هشت نفر مأمور کرد که در نخله بین طائف و مکه کمین کنند و مراقب قریش باشند. اتفاقاً

۱. از صحابه و از کسانی که از همان ابتدا به اسلام گرویدند، در جنگ احد شهید شد و با حمزه در یک قبر مدفون گردید.

کاروانی از قریش از طائف به مکه رفت، آنها حمله کردند و چند نفر را کشتند، چند نفر را هم اسیر گرفتند و اموال را هم به غارت بردند. درینجا دربارهٔ روزی که این هجوم واقع شد، اختلاف است که آیا آخر جمادی الثانیه بود یا اوّل رجب، کفار می‌گفتند: این جنگی که کرده‌اید و غنیمت‌هایی را که برده‌اید، مالی که از ما گرفته‌اید در روز اوّل ماه رجب بوده است و رجب هم که جزء ماههای حرام است، پس، باید پس بدهید. اینها می‌گفتند: نه خیر در ماه جمادی بوده است و در جنگ آزاد بوده‌ایم و ما هم غنیمت گرفته‌ایم و غنیمت هم مال خود ما است. که بعد خدمت خود پیغمبر رسیدند و وارد شدند و یکی از آنها داماد قدیم پیغمبر بود. همان که زنش را بیرون کرد و زنش هم فرار کرد که دختر پیغمبر بود و بیرون آمد. ولی باز هم آمد و در خانهٔ همان وارد شد. و به‌هرحال در این جا پیغمبر گذشت فرمودند. حالا این تفصیلش چیست و چه جور شد، موضوع دیگری است که مشهور شده بود که **الْعَجَبُ ثُمَّ الْعَجَبُ بَيْنَ الْجَمَادِيِّ وَالرَّجَبِ** (عجب، خیلی عجب است، بین جمادی و رجب) که معلوم نبود آخر ماه جمادی است یا اوّل ماه رجب. اختلاف در اینجاست، هرچند بعضی تصوّر می‌کنند که قول مذکور، راجع است به ظهور حضرت قائم، **عَجَلَ اللَّهُ فَرْجَهُ**، که ظهور آن بزرگوار که امر عجیبی است، در ماه بین جمادی و رجب اتفاق خواهد افتاد. اما می‌گویند: حالا هر وقت اراده‌اش، ارادهٔ خدا به آن تعلق گرفت، همان وقت ظهور خواهد کرد. وقت را تعیین نفرموده‌اند و هرکس وقت معین کند، دروغ گفته است. این است که ماه رجب یک ماه حرام بود و بعضی هم گفته‌اند "یوم الشکر" بین آخر رجب و اوّل شعبان بود که مشرکین گفتند آخر رجب و مسلمین گفتند، اوّل شعبان بوده است. به‌هرحال این مطلب باعث اعتراض بر مسلمین گردید و حضرت رسول هم ناراحت شدند و مسلمین، **عَدَالَةُ اللَّهِ** بن جحش را سرزنش کردند، بعداً آیه نازل شد: **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ، قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ**

أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ^۱ که حرمت ماهها را تصویب فرمودند. ولی فرمود: بیرون کردن اهل مکّه و فتنه‌انگیزی بزرگتر است؛ یعنی، کاری که مشرکین کردند، خیلی بزرگتر است. باقی ماههای حرام هم ذیقعده و ذیحجه و محرّم است.

حجّ هم در میان اینها بود. این حجّ یادگاری است و اشاره‌ای است به آدابی که حضرت ابراهیم، علی نبینا و آلّه علیه‌السلام، معین فرموده، یا این که خودش عمل کرده است و یا رویّه اولادش و پیروانش در آن روز بوده است. این است که حجّ از زمان حضرت ابراهیم وجود داشته و خیلی از آداب، از آن حضرت در زمان عربها، در زمان جاهلیت بود. احترام این چهار ماه را هم داشتند، یا چون مسلمین جمعیتی شدند و اکثر احکامی را که سابق بوده، پیغمبر نسخ فرمود و یا تغییرش داد، این است که از آن بزرگوار پرسیدند که در ماه حرام جنگ چطور است؟ که تا حالا حرام بوده، حالا آن طور که تو می‌فرمایی از جانب خدا چیست؟ خدا هم جواب می‌دهد: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ فِيهِ كِبْرٌ وَ صَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ؛ از تو سؤال می‌کنند از آن ماه حرام و جنگ کردن در ماه حرام. بگو: بله، جنگ کردن در آن ماهها قبیح و زشت و اعراض از راه خداست، بله، دوری از راه خداست. یعنی، همان احترامی را که در میان عربها بود، در اسلام هم عین همان احترام برای اسلام معین شد و در این چهار ماه جنگ حرام شد. جنگ کردن، ابتدای به جنگ است نه دفاع، در قضیه حسین بن علی، علیه‌الصلاة والسلام، هست که حضرت اقدام نکرد و صبر کرد، با این که می‌توانست در همان ده روز خیلی کارها انجام دهد، به واسطه این که اگر یورش می‌شد، طرف مقابل از میدان در رفته بود زیرا می‌دانست همه مردم حامی این طرف بودند. به‌رحال آن بزرگوار صبر کرد تا آخر، آخر قضیه باز هم نگاه داشت تا آنها قبلاً اقدام کردند، اول آنها تیری

۱. تو را از جنگ کردن در ماه حرام می‌پرسند. بگو: جنگ کردن در آن ماه گناهی بزرگ است. اما بازداشتن مردم از راه حق و کافر شدن به او و مسجدالحرام (یعنی، بازداشتن مردم از مسجدالحرام) و بیرون راندن مردمش از آن جا در نزد خداوند گناهی بزرگتر است، و شرک از قتل بزرگتر است (سوره بقره، آیه ۲۱۷).

انداختند به قصد جان وی، آن وقت حضرت اجازهٔ دفاع دادند و دفاع کردند و الا رعایت ماه حرام را نیز داشتند، رعایت اموری که در قرآن رسیده و به طور عموم شریعتی را که پیغمبر فرمودند.

حج هم در ماه حرام قرار شد، لذا محترم بود و محترم تر شد. و آن هم ترتیبیاتی داشت. اولاً نسیئی^۱ داشتند، در همان حال چیزهایی را پیغمبر تغییر داد، در حج خیلی اصلاحاتی شد، البته اصل و اساسش ماند ولی اصلاحاتی شد که من جمله این بود که رؤسای قبایل هر سالی را که می رفتند به حج در مکه، مجلسی می کردند و با هم قرار می گذاشتند که سال آینده، حج آینده در ماه دیگر در فلان ماه باشد، آن وقت این ماه می شد ذی الحجّه، گاهی می شد که چند ماه فاصله بین این حج و آن حج می شد و گاهی می شد که مثلاً چهارده، پانزده ماه می شد. این تغییری را که می دادند، خداوند فرمود، بد است: **إِنَّمَا النَّسِيُّ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ**^۲، لذا قرار گذاشتند وقت ثابتی باشد و ماه ذی الحجّه باشد. در ماه ذی الحجّه معین فرمودند و در ماه ذی الحجّه باید باشد و حج چه زمان سابق و چه بعد که پیغمبر، صلی الله علیه و آله، معین فرمود، یادگاری است از سابق.

حج، امر بزرگی است که نکاتی از خود آیات و احکامش معلوم می شود که باید در آنها دقت کرد. در آن جاست که می فرماید: حج برای خداست و کسانی که بتوانند به حج بروند بر آنهاست که آن را انجام دهند و برای مردم حج خانه (حج به معنی قصد است)، قصد خانه است، واجب است آن که بتواند حج کند، هرکسی که راهی پیدا کند و بتواند^۳. حالا این توانایی چیست؟ بعضی شاید بگویند: باید هر چه دارد مثلاً بفروشد و برود. نه، بلکه اگر برود و برگردد، زندگانش نباید به هم

۱. نسیء در لغت به معنی تأخیر است و مقصود ماهی است که اعراب جاهلی آن را به تأخیر می افکندند، تا موسم حج در همهٔ ادوار با فصلی که هوا معتدل و وسایل آسایش مهیاتر بود، مصادف واقع شود.

۲. به تأخیر افکندن ماههای حرام، افزونی در کفر است (سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۷).

۳. **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا** (سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۹۷).

بخورد. آن وقت برای ما ایرانیها این طور نیست و اشخاصی هستند که می توانند بروند و برگردند و پول هم بیاورند. در سفر حج در سال ۱۳۳۰ قمری، نگاه کردیم چند نفری را دیدیم که اینها می روند حجشان را می کنند و بعدش پولی را هم برمی گردانند؛ یعنی، علاوه بر خرجشان پول هم برمی گردانند که یکی از اینها یک نفر سلمانی بود. به واسطه این که در روز عید سلمانی می آید، زیرا موقعی که احرام را می خواهند بشکنند، تقصیر می کنند تا از احرام بیرون بیایند؛ یعنی، سر را می تراشند که برای این که از احرام در بیایند، یک بُرش کافی است. آن سلمانی به اتاق کسی، مثلاً اتاق ما که شش، هفت نفر بودیم آمد و هر کدام را یک کمی تراشید و رفت. اینها را نشان کرده بود تا بعداً دنبالش گردد، آن وقت سر را بتراشد. مزد هر یکی، یک تومان بود، یک تومان می گرفت و خودش گفت صد و پنجاه سر تراشیدم که می شود صد و پنجاه تومان و در آن روز با صد و پنجاه تومان می رفتند و برمی گشتند. باقی هر چه استفاده و کار کرده، اینها همه برایش باقی مانده بود. دیگر از آنهایی که می رفتند و برمی گشتند و استفاده می بردند، اهل منبر بودند. که آنها هم به همین طور، استفاده می بردند که می رفتند و پول برمی گردانند؛ این، استطاعت است. اما یکی دیگر ممکن است خیلی دارا هم باشد مع ذلک باید ملک بفروشد، بعد زندگانش تغییر کند، وضعش عوض شود، این البته استطاعت ندارد. استطاعت فارسی اش "توانستن" است. شخص باید بتواند برود و برگردد و زندگانی او به هم نخورد. این حج است، حالا تفصیلش چیست؟ حج یادگارهایی دارد از بزرگان گذشته، از بیشتر انبیاء. اشاره هایی است که بفهمیم که اولاً؛ هر چه انسان کند، خصوصاً یاد بزرگان، به هر قسم که باشد چه به عمل، چه به قول و چه به فکر، این خودش جزء عبادات است. بله، یاد آنها عبادت است، ذکر آنها و توسل بدانها جزء عبادات است. همین طور است تأسی به آنها در عمل. تقلید؛ یعنی، چیز نفهمیده را انسان انجام دهد که این بد است. اما تأسی؛ یعنی، کاری را که بزرگان کنند و بزرگی انجام دهد، این هم به رویه او رفتار کند و

اقتداء کند، این را می‌گویند: تأسی. تأسی جستن به او، البته خوب است که بزرگان کاری کنند و او هم بکند، این درست است.

یکی هم حجّ است. حجّ از روز هشتم است که در حجّ تمتّع ابتداء در یکی از میقاتها مُحَرَّم می‌شود و اعمال عمره تمتّع را انجام می‌دهد، بعد، از احرام بیرون می‌آید و روز هشتم ذیحجه برای حجّ باید در مسجدالحرام احرام بندد. آن وقت باید بروند بیرون و شب را در منی باشند و روزش را به عرفات بروند. منی آن جایی است که حضرت ابراهیم می‌خواست اسماعیل را قربانی کند، لذا یادگار اوست، یادگار اسماعیل است. اسماعیل، جدّ پیغمبر است که حضرت می‌فرمایند: **أنا ابنُ الذّیْحینِ: من پسر دو ذبیح هستم؛ یعنی، اسماعیل و عبدالله.** در این جا هم باز اختلاف است. غالباً بعضی به تبعیت از یهود که اولاد حضرت اسحاق علیه السلام اند، می‌گویند: اسحاق، ذبیح الله، بود. آن کسی که قرار بود ذبح شود، اسحاق بود. آنها می‌گویند که ما یکی از این جهت بر مسلمانها شرافت داریم و یکی هم این که زن اصلی حضرت ابراهیم، ساره بود و محترمه او بود. محترمه و خانم او بود و اسحاق از اولاد اوست و هاجر کنیز بود. اما این کنیزی بود بسیار مجلّه مانند فضّه خادمه که بعد که او را آزاد کردند، دیگر کنیز نبود. کنیز هم لازم نیست سیاه باشد ما گمان می‌کنیم که هر غلام و کنیزی سیاه است. چون یک وقت سیاهان را به عنوان غلامی و کنیزی می‌گرفتند، خیال می‌کنیم باید این طور باشد. از این جهت می‌گویند که پیغمبر شما کنیززاده بود که از اولاد هاجر باشد و پیغمبر ما از ساره است. خوب، این جا گفتگو و مرافعه اش فایده‌ای ندارد. بنده خدا، فرموده‌اند: هر چه باشد چه سیاه، چه سفید، بنده خداست و کسی که اطاعت خدا کند، اهل بهشت است؛ کسی هم که اطاعت خدا نکند، هر چه سفید باشد اهل جهنّم است.

در باره ذبیح اختلاف است که ذبیح الله کدام یکی است، آیا حضرت اسماعیل است، یا حضرت اسحاق؟ باز یهود می‌گویند که اسحاق است، بلکه بسیاری از اهل

تسَن، برادران سَنی ما هم، این را می‌گویند. ولی ما شیعه به‌طور عموم به‌موجب فرمایش ائمه‌مان، علیهم‌السلام، می‌گوییم که حضرت اسماعیل است که در بیابان مکه بود و اسحاق در آن‌جا نبود. اسماعیل، حالا نشانی‌هایی هم دارد که دیگر موقع استدلالش نیست. حضرت ابراهیم خواست اسماعیل را در منی قربان کند. این است که در منی یک قسمت از احکام حجّ است که از عبادات است. و شامل رمی جمره و ذبح و غیر اینها است. روز نهم را هم به عرفات می‌روند که عرفات نیز برای یادداشت است به این‌که اولاً: به آنها بفهمانند که هر‌جور گرفتاری دنیا و آخرت و هر‌جور سختی باشد، علاجش توبه است. همان‌طوری که نگاه می‌کنیم هر یک از انبیاء مثل حضرت یونس، علیه‌السلام، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ^۱ می‌گوید. پروردگارا، خدایی نیست، معبودی غیر از تو نیست، من بر خودم ظلم کردم؛ یعنی، از ظالمینم و هکذا. سایرین نیز مثل حضرت موسی یا پیغمبر خودمان، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله، رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ^۲ می‌گویند.

اساس، این است که بدی خودش را بفهمد و رو به درگاه خدا برود. این معنی توبه است، استغفار است که استغفار کند. و این موضوع به‌جهت این‌که می‌گویند، می‌نویسند، در آن سال‌ها نه تاریخی بوده و نه حسابی و نه علم تاریخی، و نه کتابی و نوشتنی؛ بلکه، ولی این‌طور فرموده‌اند، خوب چه فرق می‌کند. بلکه، این است که آدم را از بهشت که بیرونش کردند در سران‌دیب هند به زمین آمد. چه جور پرتش کردند، به ما ارتباطی ندارد. ما از عمر خودمان حرف می‌زنیم ما را چه به این خیالات. حضرت حواء هم که مادر باشد، در جدّه است و به‌همین مناسبت هم هست که جدّه همه است. هرچند بعضی جدّه را به ضم جیم می‌گویند که به‌معنی کنار دریا است ولی بعضی مدفن حواء گفته‌اند. منتهی پیشتر قبری بود. آن سفر که رفتیم به زیارت قبرش، دیدیم قبری داشت که آن‌جور که می‌گفتند روی ناف

۱. سورة انبیاء، آیه ۸۷.

۲. ای پروردگار من، بیمارم و رحمت آور (سورة مؤمنون، آیه ۱۱۸).

است. آن‌جا روی ناف را خانه‌ای ساخته بودند به نشانی آن‌که این‌جا ناف است، محل ناف حضرت حوّا است. ولی در این سفر آن محل نبود و در آن‌جا فقط تپه کوچکی و چند سنگی افتاده بود که درش هم بسته بود که می‌توانستند بروند همان درب را به‌نام او زیارت کنند. و جایش تقریباً مثل همان می‌ماند و قدم کردیم. هم‌چنین یادمانده که خیلی مذاکره شد که صد و سی قدم قد قبر بود ولی این هم با آنچه شهرت دارد دربارهٔ قد آدم و حواء، کوتاه است، خیلی کم است، به‌واسطهٔ این‌که حضرت آدم بین هر دو قدمش پنجاه فرسخ بود! پنجاه فرسخ بین صد و سی قدم که قدش باشد، این خیلی کوچک است نسبت به آن مرد. به‌رحال البته حوّا در آن‌جا آمد و هر دو گریه کردند، دو‌یست سال از فراق ناله کردند، نالهٔ تنهایشان که فایده نداشت تا آن‌که اتفاقاً در روز عرفه در بیابان عرفات به‌هم رسیدند و همدگر را شناختند. مقصود، اخبار این‌طور دارد، باید مطلب را فهمید و تنها به‌ظاهر آن نباید اکتفاء کرد چه فرق می‌کند. بله، در این‌جا متوجه شدند که بد کرده‌اند و رو به‌درگاه خدا آوردند، عرض کردند هر دو که رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ^۱. فرزندانشان هم وظیفه‌شان همین است، وظیفه‌مان همین است که همین‌طور عرض کنیم و دارای این حال باشیم. بله، پروردگارا ما بر خود ظلم کردیم اگر تو نبخشی ما زیان‌کاریم. ما مایه را باخته‌ایم، ما کارمان گذشته، مایه را باخته‌ایم، باید خودت مدد کنی و به‌همین مناسبت هم خداوند توبهٔ آنها را قبول کرد، مجدّد آنچه را که گرفته بود، داد بلکه بیشتر و بالاتر و مقام بالاتر عنایت فرمود.

و عرفه را بزرگان معین فرمودند برای این‌که در روز عرفه دعا کنند که حتی اگر کسی در حج در عرفه که در آن، روزه مستحب است، ضعف پیدا کند که مانع دعا شود، روزه که مستحب است، استحباب آن از بین می‌رود، اگر سست شود که

تواند دعا کند، نباید روزه بگیرد. و آن جا هم برای دعا کردن است همان طور که می‌گویند. حَقَّشَانِ دَعَاست، درخواست از خداست، مناجات است، عجز و زاریست، در آن جا باید خواست. از پای کوه که جبل الرحمة می‌گویند و در انتهای عرفات است، باید در آن جا از خداوند خواست؛ یعنی، در وقتی که نزدیک به معرفت هم برسد، موقعی است که آن جا باید هرچه نزدیکتر باشد، بیشتر به نیازمندی بپردازد.

خوب، وقت تنگ شد، مقدّماتش زیاد شد. می‌خواستیم دعایی را که حضرت حسین بن علی، علیه‌السلام، در آن جا دعا می‌کنند و به دعای عرفه، موسوم است مختصری شرح دهیم. دعا هم نه این است که بخواند، دعا خواندن نیست، ما همیشه می‌خوانیم، قرآن را هم حتی می‌خوانیم ولی چون فارسی زبانیم، نمی‌فهمیم، نمی‌دانیم. دعا این است که دعا کند، بخواهد از خدا. از خدا چه بخواهد؟ این همه دعاهایی که از ائمه رسیده و می‌گوییم، برای این است که بزرگان فهمیده بودند و مقرب درگاه بودند. می‌دانستند در دربار که رفتند پیش یک سلطان، پیش سلاطین چه جور باید حرف بزنند، آخر هرکسی که بلد نیست برود با پادشاه حرف بزند. بله، چه جور بگوید، چه بخواهد، چه جور کند و بعد از آن جا برود. یکی همین رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ که دعای آدم و حواء است. دیگری دعای حسین بن علی، علیه‌السلام، است که می‌خواستیم دعای حضرت را امشب ترجمه کنیم که مناسب عرفه است ولی به آن جا نمی‌رسیم چون خیلی مفصل و خیلی مهم است و واقعاً سیدالادعیه‌اش باید گفت، سید دعاهاست، آقای همه دعاهاست.

این است که در اوّل، حمد و ثنای خدا می‌کند و کارهای او را؛ خدایی که چه کرده، همه چیز را خلق کرده، هر چیزی را بر سر جای خودش و برای ما هم چه خلق کرده است چه جور بوده. خوب، حالا چند کلمه‌اش را ذکر کنیم که ترتیب دعا و مقصود معلوم شود. من جمله در آن اولش عرض می‌کند:

خدایا، به نعمت خودت مرا به دنیا آوردی، مرا خلق کردی پیش از آن که روی من اسمی باشد یا چیزی باشد یا قابل اشاره‌ای باشد. مرا از همین خاک پست خلق کردی، مرا در پشت پدرها قرار دادی برای این که پشت پدرها که در گردش روزگاریها و سالها محفوظ باشم، پشت به پشت مرا در پنهانی در این جا، جا دادی. همین طور از این پشت به آن پشت از این رحم به آن رحم آوردی، یکی یکی را آوردی و به واسطه مهربانی‌ای که به من کردی، در دولت پیشوایان کفر، مرا به دنیا نیاوردی، این نعمت بزرگی است که من اگر در آن زمان، در دوره جاهلیت بودم و در زمان کفر، من هم مثل آنها کافر بودم. دوره کفری که عهد تو را شکستند، پیغمبران تو را آزار کردند. مرا وقتی آوردی که در دنیای آسان به دنیا آمدم، بله و برای من آسان کردی و نعمت را بر من فراوان کرده‌ای، مرا در ظلمات ثلاث، بین گوشت و پوست و خون و اینها جا دادی و آشکار نکردی خلق مرا. چیزی را از امر من بروز ندادی، قرار ندادی، دست به دست، همین طور مرا آوردی به این دنیا در هر مرتبه‌ای هم مرا حفظ کردی. این همه گرفتاریهای دنیا، این همه اتفاقات دنیا، در همه اینها مرا حفظ کردی از آنچه که پیش آمده است و غیر دیگر، و مرا از زیاده و نقصان نگاه داشتی. پس خدای بزرگی هستی، خدایا، بزرگی مال توست، رحمت و مهربانی مال توست. آن که به این دنیا آمدم، نعمت را بر من از هر طرف زیاد کردی، مرا تربیت کردی در هر سال و رو به زیادتی بردی تا کامل شدم، خلقت من کامل شد و به اندازه رشد خودم رسیدم. حجت خودت را بر من واجب و کامل کردی به این که معرفت خودت را که هست و رو به آن باید رفت، به من الهام کردی و در دل من انداختی و مرا مهیا کردی برای این که شکر کنم تو را، به یاد تو باشم، ذکر تو کنم. طاعتت را بر من واجب کردی، عبادتت را بر من واجب کردی، مع ذلک من آن طوری که باید نتوانستم و نفهمیدم. مرا در هر حال تو توفیق دادی که اطاعت کنم و شکر تو را به جا آورم. نعمتهای تو اندازه ندارد، از یکی، دو تا، ده تا خارج است.

بله، تا به این که همین طور فرمایشاتش، نیاز و دعای خود را به درگاه او عرض کرده که در موضوع زبان دادن چه کردی، در نگاهداری چه کردی، غذا و دوی مرا، غذای مرا چطور کردی، آب مرا چه جور کردی، چطور مرا نگاهداری کردی، حفظ کردی در هر سختی ای. بله و حالا همه چیزمان در اختیار توست و در تحت تربیت توست: سجود من، رکوع من، خوبی من، بدی من، همه چیز من؛ و باید در هر مرتبه ای از مراتب شکر کنم. بله و خودت فرمودی که اگر بشمارید نعمتهای خدا را نخواهید توانست احصاء کنید. کتاب تو درست گفته است و همین طور هم هست. انبیای تو فهمانند، به ما رسانند و ما کوتاهی کردیم.

تا این که به جایی می رسد که حضرت آن قدر دعا کردند که اشکهای مبارکش بر محاسنش جاری شد و به اندازه ای گریه کرد که سست شد. بعد، آن وقت باز دعاهای دیگری، طور دیگر همان دعا را دنبال گیری می کند.

خداوندا، مرا قرار ده که از تو ملاحظه کنم، بترسم مثل این که تو در مقابل روی منی و مرا همراهی کن و قوت ده و مرا به معصیت بدبخت نکن و برای من نیکی قرار ده، برکت ده، به قضا و قدر تو، که امر قضا و قدر تو را دوست بدارم و آنچه را تو بخواهی بخواهم و آنچه را که تأخیر بکنی، تعجیلش را نخواهم، آنچه را تو تأخیر می اندازی، عجله نکنم. خدایا، دارایی ده مرا، در خارج من دارایی ندارم وجود خودم را از راه باطن و غنای مرا در وجود خودم قرار ده و مرا به غیر خود محتاج مفرما. خدایا، یقین در دل من قرار ده که دل من یقین داشته باشد و بستگی به تو داشته باشم. عمل من خالص باشد برای تو، اخلاصی در عمل من قرار ده. نور ظاهر در چشمم قرار ده و نور باطن و بصیرت در دل و در دین داشته باشم. خدایا، مرا بهره ده به همه اعضاء و جوارح. خداوندا، از تو می خواهم که گوش مرا، چشم مرا طوری قرار دهی که دنباله برای من بمانند وارث من باشند. یاری کن خدایا مرا بر هر که بر من ظلم کند. خدایا، به من بنمایان حقایق را و کمک کن در کارهای من. و قوه خودم را و گوشت و خون خودم را و مقاصد خودم را صحیح گردان و به آن،

چشم مرا روشن کن. خدایا، زحمتهایی که برای من پیش می آید، گرفتاریها را از من برطرف کن. خدایا، بدیها و خطاهای پنهانی من و گناه مرا بپوشان. خداوندا گناهان و خطیئتهای مرا بیامرز. خداوندا، دشمن مرا که شیطان باشد او را رد کن (سگی را که می رانند ما "چخ" می گوئیم) خدایا، گردن مرا از قیدهایی که هست در دنیا و آخرت آزاد کن. خدایا، برای من وسیله خوبیها در آخرت و دنیا فراهم ساز. خدایا، خوبیها مال توست همه حمد مال توست، خوبی مال توست. همان طوری که خلق کرده ای، پس قرار دادی مرا شنوا و بینا، خوبی مال توست. همان طوری که خلق کردی مرا، قرار دادی خلق خوبی، بله خلقت راستی و درستی، بی نقصی بی عیبی که قرار دادی، همه مال توست. بله، تو کرده ای تو می دانی خوبی و بدی را. و بودی قبل از خلق من و از این که باشم یا نباشم که غنی بودی، تو که احتیاج نداشتی به خلقت من یا غیر من. پروردگارا، تو که دیدی و مرا تندرست خلقت کردی، پشت سرش هم مرا خوب کردی پس، حمد مال توست. خلقت مرا نیکو کردی پروردگارا، به واسطه این که احسان کردی به من. در نفس من مرا عافیت دادی و حفظ کردی و توفیق دادی برای شکر آنچه نعمت دادی بر من.

همین طور دنبالش این طور ذکر می کند: خدایا، از هر چه می ترسم مرا نگاهداری کن، حفظ کن، هر چه را ترس دارم حفظ کن مرا، در نفسم حفظ کن، در دینم حفظ کن، حراست کن و نگاهداری کن در سفرم، در حضرم حفظ کن مرا، در اهلیم، در عیالم تو جانشین من باش و آنها را هم حفظ کن و نگاهداری کن. در آنچه که روزی داده ای، در آنچه برکت به من می دهی، در نفسم من را دلالت کن. در چشم مردم مرا بزرگ کن، از شرّ جنّ و انس مرا سالم نگاه دار. خدایا، به گناهان من مرا رسوا مکن، مرا مگیر. خدایا، به سلیقه خودم، به باطن بد خودم مرا رسوا مکن، بله و به عمل خودم مرا مبتلا مکن و نعمت خودت را به واسطه عمل بد من و معصیت من از من مگیر. به غیر خودت مرا وامگذار. خدایا، به چه کسی وامی گذاری؟! به نزدیکان که قطع می کنند مرا یا به دوران که آن وقت بر من بد

می‌کنند و بر من غضب می‌کنند، به کسی وامی‌گذاری که نمی‌تواند کاری بکند؟ خدایا، تو که خودت هستی، پروردگار منی، امر مرا مالکی، به خودت شکایت می‌کنم ناداریم را، دوریم را، دوری منزلت را. پروردگارا، پس بر من غضب را حلول مده اگر غضب نکرده‌ای بر من، غضب نکنی بر من، من باک ندارم از هیچ چیز جز از غضب و سخط تو، و عافیت تو بهتر است برای من از هر چیز. تا بعد عرض می‌کند: خدایا من چه بدیها کردم، تو چه خوبیها کردی. خدایا تو نعمت دادی من غفلت کردم. تو امر کردی، من نکردم. این دعا خیلی طولانی است و وقت هم نیست.

به هر حال دعای آن بزرگوار است. راهنمایی ما نیز هست که چه جور باید دعا کرد و از خدا چه باید خواست، چه جور باید خواست. انسان پیش خدا برود، مثل این که پیش پادشاهی برود، مدتها آرزو کند، واسطه کند که برود به حضور و وقتی رفت آن‌جا، به پادشاه بگوید که مثلاً میخ نعل الاغم افتاده، دستور بده که درست کنند! حالا، دعاهای ما غالباً این طور است. دعا گفته‌اند، نگفته‌اند که این عبارت را بخوانید.

این است که دعاهایی که بزرگان گفته‌اند، منظور این است که بفهمیم که آنها چه جور عرض کرده‌اند، چه عرض کرده‌اند، چه خواسته‌اند، چه به درمان می‌خورد که ما در آن موضوع، تأسی بجوییم.